

اوضاع سیاسی؛ تنگ تر شدن فضا برای مبارزه اجتماعی و عاجل بودن امر تشکل و انتخاب افق:

بهزاد باقری

Behzad.baqeri@gmail.com

نمایاندن خصلت اصلی اوضاع سیاسی کنونی حاکم بر جامعه، وظیفه اساسی هر تحلیل جدی از این اوضاع است. بدون ادراک دقیق و شناخت صحیح هر مرحله از حیات سیاسی جامعه، ارائه راهکار و ترسیم مسیر پیشروی برای جنبشهای معترض غیرممکن خواهد بود.

تاکتیکهای عمده هر جریان اجتماعی برای برخورد با مسائل هر دوره، تنها می تواند بر «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» استوار باشد. اما این خصلت اصلی اوضاع کنونی چیست و شرایط مشخصی که قرار است بر مبنای تحلیل مشخص از آن حرکت کرد چه ویژگیهایی دارد؟ پس از شکست دوم خرداد و شکست افق اصلاح طلبی درون حکومتی معلوم شد که دیگر نمی توان جنبش های اجتماعی را مهار کرد و جامعه را به امید پیروزی سیاستهای یکی از جناحهای موجود در حاکمیت متوهم نگاه داشت. دیگر نمی شد خواست تحقق فوری مطالبات این جنبش ها را با راهکار اصلاحات تدریجی و بر مبنای عقب نشینی هایی جزئی عقیم گذاشت. معلوم شد که نمی توان تنها با برآوردن بخش بسیار اندکی از خواست های وسیع آزادیخواهانه موجود در جامعه، از پیشروی های وسیع تر اعتراضات اجتماعی جلوگیری کرد. معلوم شد که بدون سرکوب عریان و همه جانبه جنبش های اجتماعی (حال معطوف به هر تغییر سیاسی و اجتماعی ای که تعادل حاکمیت موجود را بر هم بزند باشند) و تمامی تشکل ها و شخصیتها و اشکال بروز آنها در جامعه، امکان حفظ و تضمین بقاء نظم حاکم وجود ندارد. بر همین اساس همانطور که بارها و بارها در نشریه توقیف شده خاک اشاره کردیم، دست بالا پیدا کردن جناحی دیگر از حاکمیت و تصرف قوه مجریه بوسیله آن، گر چه در پوشش شعارهای پوچ و وعده های توخالی برای ترمیم و بهبود فقر و فلاکت گسترده و شکاف طبقاتی عمیق حاکم بر جامعه انجام گرفت ولی در ماهیت امر تشدید سیاست سرکوب و نظامی کردن فضای جامعه و محو جنبش های اعتراضی از جامعه پلانفرم اصلی این جریان بود. سرکوب اعتراضات شهری در کردستان، لشکرکشی برای سرکوب اعتصابات کارگران شرکت واحد و اعتراضات خیابانی زنان، تنگتر کردن حلقه اختناق فرهنگی و حمله به تمامی آزادی های اجتماعی و افزایش سرکوب های پلیسی خیابانی، از بین بردن تشکلهای و دستگیری و زندان فعالین جنبش های مختلف و حتی اقدام به ترور آنها (همانطور که در مورد ترور نافرجام مجید حمیدی، مبارز کارگری، شاهد بودیم) و دهها مورد دیگر همگی حلقه های زنجیر بهم پیوسته ای از روند پیشبرد این سیاست را تشکیل می دهند.

اما فاکتورهای دیگری نیز در تسهیل پیشبرد این سیاست ذخیل بودند. تجاوز امپریالیستی آمریکا به خاور میانه و اشغال عراق از جانب آن و تلاش برای تحمیل هژمونی سیاسی- نظامی خود بر رقبای بالقوه و بالفعل در سطح جهانی و باز تعریف جغرافیای سیاسی خاورمیانه و زدودن آن از حکومتهایی که به هر ترتیب تن به پیروی از سیاستهای آمریکا در منطقه نمی دهند (به ماهیت این حکومتها کاری نداریم) شکست خورد. دخالت آمریکا نه تنها اهداف وی از این لشکرکشی جنایتکارانه نظامی را برآورده ن ساخت، بلکه تنها نتیجه ای که در برداشت از هم پاشیدن ساز و کارهای مدنی جامعه عراق و کشتار هر روزه مردم و تباہ شدن زندگی آنها و قدرتگیری جنبشهای سیاسی ستیزه گر با آمریکا بویژه اسلام سیاسی در اکثر کشورهای خاورمیانه و حتی جهان، بغرنج تر شدن مسئله صلح فلسطین و اسرائیل و اوجگیری ناامنی و خشونت و دور دیگری از مسابقه تسلیحاتی (میان آمریکا و کشورهای دیگری که به هر ترتیب از جانب آمریکا تهدید می شدند) در سطح جهانی بود. این شرایط حربه مناسبی در دست حکومت ایران برای بر هم زدن توازن قوای منطقه ای به نفع خود و تحمیل خود به غرب بعنوان قدرت اصلی خاورمیانه قرار داد. اگر قرار باشد که شرایط کارکرد مطلوب سرمایه در ایران با توسل به گشودن بازارهای ایران بر روی سرمایه های خارجی و پذیرش قوانین عام تجارت و بازرگانی بین المللی کاپیتالیستی تضمین شود و این پروسه حاکمیت سیاسی بی چون و چرای موجود را خدشه دار نکند، چاره ای جز تحمیل رژیم سیاسی حاکم ایران به غرب بعنوان رژیمی مشروع و غیر قابل تعویض، با تکیه به هر وسیله ای از تسلیحات نظامی گرفته تا تقویت جنبش های هوادار خود و نیز تشدید خصومت و درگیری دیپلماتیک، سیاسی و حتی نظامی با آمریکا و متحدانش نیست. راه تحمیل خود بعنوان قدرت برتر منطقه به غرب از نظرگاه حاکمیت تنها بوسیله

نشان دادن قدرت سیاسی خود از کانال زمین گیر کردن نیروهای نظامی آمریکا در منطقه و تضعیف آنها میسر است.

به موازات دست بالا پیدا کردن در مقابل رقبای خارجی، رژیم باتوان و نیرویی دو چندان به تعرض در داخل پرداخت. یکی از پایه های تقویت سرکوبگری حاکمیت در شرایط موجود بر همین استحکام جایگاه خویش در نظم جهانی و افزایش قدرت خود به برکت سیاستهای ارتجاعی آمریکا استوار است. حکومت همواره برافروخته تر شدن آتش ستیز و خصومت با دشمنان خارجی خویش را به سرکوب هر چه بیشتر جنبش های اجتماعی در داخل کشور ترجمه کرده است.

از طرف دیگر نیز دولت آمریکا قصد ندارد بدون رقم زدن پیروزی به نفع خود، عرصه را به حریف واگذار کند. بدون حفظ شرایط جنگی و نظامی در خاورمیانه به بهانه های مختلف مانند بزرگنمایی «خطر تروریسم اسلامی علیه منافع آمریکا» و نیز خطر دست یابی رژیم ایران به سلاح های کشتار جمعی، آمریکا قادر نخواهد تکلیف هژمونی خود بر سیاست و اقتصاد خاورمیانه را یکسره کند. تشدید تحریم های اقتصادی علیه ایران (که تنها به فلاکت گسترده تر مردم می انجامد) و تهدید دائمی به حمله نظامی به ایران و تجهیز خود برای بمباران گسترده و به راه انداختن فاجعه انسانی دیگری که مراتب هولناکتر از عراق خواهد بود، ابزار و اسلحه اصلی آمریکا برای تثبیت پیروزی سیاستها میلیتاریستی اش است.

جنبه مهم دیگر قضیه، که گسترش تعرض رژیم را ممکن ساخته است، عواملی است که مسبب تضعیف سرکوب شوندگان شده اند. مهم ترین این عوامل شکست سیاستها، افق و راهکارهای جنبش راست مخالف حاکمیت بمثابه به فرمولیزه کننده اصلی منافع و آرمانهای بورژوازی ایران است. استراتژی بسیاری از این جنبش ها و گرایشات برای ایجاد تغییرات مطلوب خود در جامعه با شکست مواجه شد. بخش اعظم بورژوازی ایران بیش از هر چیز خواهان ادغام تمام و کمال اقتصاد ایران در بازار جهانی کاپیتالیستی و حاکم شدن تمام عیار مکانیسم بازار آزاد بر اقتصاد جامعه و تغییر شکل نظام سیاسی به نظامی که به بهترین شکل قادر به ایجاد و حفظ و پاسداری شرایط تولید و بازتولید سرمایه دارانه اقتصاد ایران باشد، است. از دیدگاه آنها نظام سیاسی حاکم (هر چند که حافظ و پاسدار مناسبات سرمایه داری است) نمی تواند متقاضیات اقتصادی و سیاسی رشد و گسترش اقتصاد سرمایه داری در ایران را فراهم کند (که مهم ترین شرایط آن وحدت سیاسی و اقتصادی استراتژیک با سرمایه جهانی است و مشکل اینجاست که دولت ایران دقیقاً به خاطر خصلت سیاسی آن در این امر ناتوان است)

تغییر رادیکال و انقلابی وضعیت موجود برای این جنبش های راست، دقیقاً به خاطر فعال شدن طبقه کارگر یعنی دشمن استراتژیک آنها و قدرتگیری اجتماعی و سیاسی این طبقه و لاجرم تجلی جنبشی-سیاسی آگاهانه آن یعنی سوسیالیسم رادیکال، کابوسی وحشتناک است. تغییر شکل وضعیت سیاسی به نیروی جنبشهای مردمی و از پایین برای اپوزیسیون راست ابداً مطلوب نیست. از طرف دیگر اما راهکارها و سیاست های آنها نیز ابداً کارا نیست. تاکتیکهای سیاسی آنها یک به یک شکست خورده است و به همراه آن افق، آرمان و ایدئولوژی های آنها نیز گرفتار بحران است. آرزوهای کسانی که امیدشان را به حمله نظامی آمریکا گره زده بودند با به گل نشستن ناو جنگی آمریکا در خاورمیانه و تضعیف نیروهای نظامی اش و نیز هزینه سنگین این حمله از بابت تخریب بنیادهای اقتصادی و صنعتی جامعه و تقویت نقش ناسیونالیسم قومی در این گیر و دار، نقش بر آب شد. نافرمانی مدنی، رفراندوم و انقلاب رنگی هیچکدام قابلیت ایجاد هیچگونه تغییری را ندارند. دیده بانی جامعه مدنی هم گرهی از کار نمی گشاید. اپوزیسیون راست که بیش از حد بر روی متحد جهانی اش یعنی آمریکا حساب باز کرده بود و توازن قوا میان آمریکا و حکومت ایران را مستقیماً در معادلات سیاسی خود وارد کرده بود و برای پیشبرد اهداف و سیاستهای خود به فشار سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و حتی نظامی آمریکا تکیه داده بود، در شرایط ضعف این تکیه گاه، خود را نیز در شرایط ضعیفی می بیند.

اصلاح طلبان درون حکومتی نیز که پس از دوره ای از انزوای سیاسی، حول شبه اتحادی از نیروهای سیاسی ای چون حزب کارگزاران، حزب مشارکت، حزب اعتماد ملی و بقایای نهضت آزادی و... گرد آمده اند، با استفاده از تشدید اختلافات درون حاکمیت و غرولند کردن علیه سیاستهای ماجراجویانه دولت در برخورد به مسئله هسته ای و دیپلماسی تخاصم آمیز آن و نارضایتی بخشهایی از بورژوازی ایران و انتقاد از «ناکارآمدی دولت» یعنی بی اعتنائی آن به سیاستهای کلان اقتصادی که برای تحول اقتصاد ایران به یک اقتصاد سرمایه داری مبتنی بر بازار آزاد در دولتهای قبلی طرح ریزی شده بود به سمت قدرتگیری خیر برداشته اند کمپین تبلیغاتی وقیحانه ای که آنها در ارگانهای گوناگون نشریاتی خود علیه نیروهای چپ و رادیکال جامعه و به خصوص دانشگاه به راه انداختند و تا حد درخواست آشکار از جناح حاکم بر دولت برای سرکوب شدید فعالین چپ پیش رفته اند، تنها پتانسیل ضد انسانی و ضد کارگری و عمق ضدیت آنها با

جنبش های اجتماعی رادیکال را (همانند سابق که در سرکوب نیروهای رادیکال و چپ پرونده سیاهی از خود به جای گذاشتند) نشان می دهد. قدرت گیری احتمالی دوباره این جریانات همانند دوره پیشین فرجامی جز شکست نخواهد داشت. با این تفاوت که دیگر نخواهند توانست جنبش های اجتماعی به خصوص جنبش دانشجویی را، به سیاهه لشکر خود تبدیل کنند.

بی شک توازن قوای کنونی حاکم بر جامعه دائمی نخواهد بود. ترکیب سرکوب بی محابای سیاسی و فقر و فلاکت گسترده اقتصادی و تعرض به معیشت مردم زحمتکش، نمی تواند حتی برای میان مدت اعتراضات اجتماعی را خاموش کند. اما نمی توان به انتظار نیز بسنده کرد. جنبشهای اجتماعی آزادی خواه پس از محو توهم به افق طبقات حاکم و تضعیف افق جریانات بورژوایی باید تحت پرچمی مستقل و رادیکال بر روی پاهای خود بایستند. بدون مبارزه ای متشکل و هدفمند، بدون پرچم، افق و استراتژی مشخصی که این جنبش ها را برای تحقق رادیکال اهداف آزادیخواهانه و برابری طلبانه آنها آماده کند، پیشروی و پیروزی ممکن نیست. بیش از هر چیز باید طبقه کارگر با تشکلهای مستقل خویش بعنوان قدرتمندترین نیروی مبارز اجتماعی هر چه بیشتر به میدان بیاید.

چپ رادیکال بارها و بارها اعلام کرده است که تنها راه تحول آزادی بخش و انسانی مناسبات موجود، وحدت جنبش های اجتماعی آزادیخواه یعنی جنبش کارگران و اقشار زحمتکش، زنان و دانشجویان حول یک استراتژی رادیکال و مرزبندی کامل این جنبشها با جناح های حکومتی و مداخله دولتهای خارجی و تکیه آنها به نیروی متشکل خود می باشد.

دانشگاه و جنبش دانشجویی بمثابه جایگاه و تربیون بیان سیاسی و صریح خواستههای آزادیخواهانه مردم و یکی از مراکز اصلی اعتراض علیه وضع موجود، در این میان نقشی برجسته دارد. باید فضای سرکوب سیستماتیک حاکم بر دانشگاه را بر هم زد. باید بر انفعال سیاسی ناشی از این فضای اختناق و ورشکستگی سیاستهای سازشکارانه و بی افقی تشکلهای گوناگون تاکنون موجود در دانشگاه (از انجمن های اسلامی گرفته تا دفتر تحکیم وحدت) غالب آمد. این امر تنها با پایه گذاری یک تشکل مستقل دانشجویی به مثابه ظرف اعتراض و اعمال اراده دانشجویان بر اساس موازین فوق الذکر (اتحاد با جنبشهای اجتماعی رادیکال، مرزبندی با دخالت خارجی و جناحهای حکومتی) امکان پذیر می گردد. تشکلهای تاکنون موجود دیگر از پاسخگویی به نیازهای مبارزه رادیکال دانشجویی در مانده اند و علیه این مبارزه ایستاده اند. فراگیر شدن مبارزه برای تشکل مستقل دانشجویی و متحقق شدن این مطالبه قطعاً گامی مهم در پیشروی جنبش دانشجویی خواهد بود. خواست ایجاد تشکل مستقل دانشجویی و تلاش برای ایجاد آن یکی از مهمترین مطالبات و وظایف دانشجویان در شرایط کنونی اعتراضات اجتماعی است.

طلوع؛ مبارزه برای طلوع دنیایی نوین

تغییر مناسبات جهان امروز به نفع آزادی و رهایی کامل انسانها اصل اساسی ای است که طلوع در پس هر یک از مجادلات، بحثها، نوشتارها و موضعگیریهای خود مدنظر دارد. بعقیده ما این تغییر نه تنها ممکن، بلکه ضروری است. این امر تنها با تلاش و مبارزه انسانهای زنده در هر دوره امکان پذیر می گردد. طلوع نماینده و نمایانگر این مبارزه و این امید و تلاش دائمی است. بعقیده ما مناسبات اقتصادی، اجتماعی سرمایه داری، مانع عمده بر سر راه این تغییر و عامل اصلی ایجاد و بازتولید شرایط ضد انسانی موجود است. سرمایه داری در ابتدای قرن بیست و یکم منظره هولناکی را در برابر بشریت قرار داده است. با وجود تمامی پیشرفتهای تکنولوژیکی و افزایش فوق العاده قدرت تولیدی جامعه که قطعاً تامین کامل نیازمندیهای مادی و معنوی انسانها را ممکن می سازد، فقر و فلاکت گسترش یافته، جنگهای خانمانسوز، ناامنی اقتصادی و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی، قدرتگیری دولتهای سرکوبگری نظامی، عقب ماندگی فکری و فرهنگی، استثمار وحشیانه تمامی اقشار کارکن (اعم از مرد و زن و نیز کودکان)، ستم بر زنان، بیکاری، اعتیاد، تخریب محیط زیست و دهها معضل اجتماعی دیگر شدت یافته است. تا جایی که دیگر شنیدن و خواندن آمارهای هولناک این معضلات برای افراد جامعه به امری طبیعی مبدل گشته است. مسبب اصلی تحمیل این مصائب به جامعه بشری چیزی جز مناسبات سرمایه داری نیست. مناسباتی که بر مبنای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، استثمار و بهره کشی انسان از انسان استوار و جامعه را تنها بر اساس اصل تولید برای پیشینه کردن هر چه بیشتر سود به نفع طبقات حاکم بهره کش سازمان می دهد. دولتها و ایدئولوژی ها و جنبشهای پاسدار این مناسبات، اصلی ترین دشمنان آزادی و برابری انسانها هستند.

ناسیونالیسم، فاشیسم، بنیادگرایی مذهبی، لیبرالیسم، سوسیال دموکراسی در تمامی اشکال خود همگی جنبشها و ایدئولوژیهای طبقات حاکم عصر حاضر برای محافظت از بنیادهای اجتماعی نظم موجود و سرکوب مخالفان آن و تحمیل طبقات محکوم با توسل به وسائل گوناگون هستند. دنیای سرمایه داری، دنیایی وارونه است، باید آن را از قاعده بر زمین گذاشت. این امر بدون یک انقلاب اجتماعی که هدف بلاواسطه آن نفعی مناسبات سرمایه داری و دگرگون کردن سازمان اقتصادی- اجتماعی باشد، ممکن نیست. آزادی، برابری و رهایی واقعی انسانها (در شماره های آتی نشریه به مضمون این آزادی و برابری واقعی از دیدگاه سوسیالیستی خواهیم پرداخت) تنها از طریق یک انقلاب اجتماعی متحقق می گردد.

اما این افق انقلابی، دارویی نیست که مصلحان اجتماعی سوسیالیست برای شفای آلام جامعه تجویز کرده باشند، این تحول انقلابی هدف و آلترناتیو جنبشی معین، یعنی جنبش اجتماعی طبقه کارگر است. طبقه کارگر (در هر وضعیتی که در جهان سرمایه داری امروز قرار داشته باشد) برای رهایی از بردگی مزدی، چاره ای جز الغای کلیت مناسبات سرمایه داری ندارد. اما بر خلاف تمامی طبقات ستمکش در جوامع پیشا سرمایه داری نمی تواند آزاد شود بی آنکه کلیه انسانها را از قید و بند اشکال گوناگون ستمگری سرمایه برهاند.

آلترناتیو انقلابی طبقه کارگر تنها آلترناتیوی برای رهایی خود این طبقه نیست بلکه در ماهیت خود آلترناتیوی برای رهایی بشریت از توحش و بربریت عصر سرمایه داری است. تحقق این آلترناتیو در گرو تحقق جامعه ای است که در آن تمامی اشکال استثمار و بی حقوقی و ستم بر انسان از میان برداشته شود، و انسانها قادر باشند، با تکیه بر اراده آزاد و آگاهانه خویش تمامی وجوهات زندگی اجتماعی شان را سازمان دهند و از این طریق به کاملترین شکل نیازهای مادی و معنوی خود را بر آورده سازند و استعدادها و توانایی هایشان را شکوفا کنند.

تلاش اصلی ما معطوف به مبارزه برای دست بالا پیدا کردن این آلترناتیو در جامعه و جنبشهای اجتماعی آزادیخواه است. برافراشتن پرچم این افق بویژه در جنبش دانشجویی (بمثابه بستر اصلی مبارزه کنونی ما) در مقابل آلترناتیوهای رنگارنگ بورژوازی درون آن (که در مضمون خود چیزی جز یک جامعه نابرابر و ضدانسانی دیگر را وعده نمی دهند) هدف و استراتژی مرکزی چپ رادیکال و نشریه طلوع برای پیشبرد پیروزمندانه مبارزه جنبش دانشجویی است.